

پس انگاه یوسف علیه السلام باز ایجا همچو بزیت هفت  
 فرزند برآید پنج و دود ختر و یعقوب علیه السلام  
 و فاته یاقت بود و پیغمبری بیوسف رسیده بود لایت  
 پیر ملک دین را بود و مملکت نه داری از آن یوسف بود  
 و این ملک بزرگ شده بود و اسباب مملکت و امور مملکت  
 و یوسف علیه بعد از پدر با چله سال بزیت انگاه چهار  
 سه ماه و هفت روز بیمار بود و چون مرگ رسید گفت **ه**  
**قول الله** رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمَنِي مِمَّا وِيلِ  
 الْأَحَادِيثِ هُكفت ای بار خدای مرا مملک و پادشاهی داری  
 بپندگان خویش و مرا علم و تعبیر خواب آموختی و علم  
 شریعه داری و تو خداوند آسمان و زمین **قول الله**  
 أَنْتَ وِليُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تُوْفِي سَلَامًا وَا الْحَقْمِي  
 تو یار و نوازش منی درین جهان و در آن جهان اکنون مملک  
 ده با سلام یعنی سلامت ازین جهانم بیرونبری و مرا از  
 پیغمبران برانگیزی **در قصه** جنان بوده که برادران  
 بگفتند

بگفتند که یوسف علیه السلام درین جهان مملکت یافت و در  
 جهان و برآیا مملوک و سلاطین برانگیزانند و یوسف علیه السلام  
 این سخن شنیده بود دعا کرد و گفت **یا رَبِّ** مرا با پیغمبر  
 برانگیزی و معنی آنکه یوسف گفت تُوْفِي سَلَامًا عَسَلَمَانِي  
 خواستند بر آنکه نبی بود و خوف خدایم بیروی و او نبود مگر  
 پیغمبران و لیکن گفت من طریق السلافة من المملکت فی  
 الدنيا معنی دیگر آنست که ابراهیم علیه السلام را سلا  
 خوانند چنانکه خدای تعالی گفت اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا مُسْلِمًا  
 و یوسف علیه السلام **یا رَبِّ** مرا از جمله آل ابراهیم  
 گردان این بگفت و جان بحق علی تسلیم کرد پس انگاه  
 برادران یوسف از پس هم دیگر پیغمبری می یافتند و مسل  
 ار ایشان بسیار گشت تا وقت موسی علیه السلام دوازده  
 نسیط گشتند و خدای تعالی ایشانرا اشباط خواند **و دیگر**  
**میلونند** که چون وقت رفتن بود دانست که گفت **قول الله**  
 رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمَنِي مِمَّا وِيلِ الْأَحَادِيثِ **ه**

بگفتند